

مرغک سبز



This ebook is distributed under Creative Common License 3.0

<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/3.0/>

You are free to copy, distribute and transmit this work under the following conditions:

- You must attribute the work in the manner specified by the author or licensor (but not in any way that suggests that they endorse you or your use of the work)
- You may not use this work for commercial purposes
- You may not alter, transform, or build upon this work

Ivan Parvov, The Green Chicken

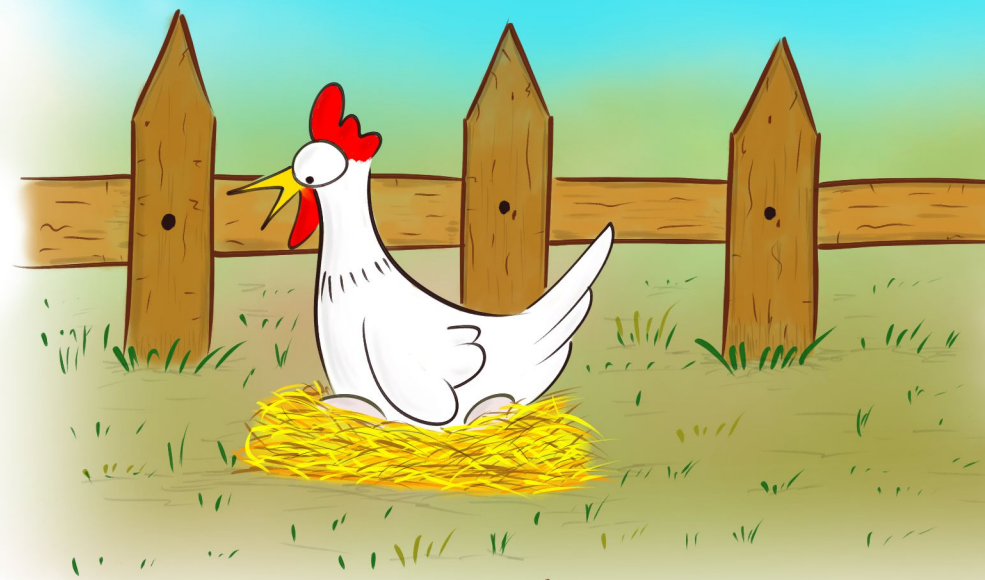
Copyright © 2022 by Ivan Parvov

Text and illustrations by Ivan Parvov

Translated by [Abdul Hadi Sultani](#) and Bibi Gulsom Amiri

www.BubuTales.com

در یک گوشهٔ حویلی دو عدد تخم مرغ روی یک مقدار کاه قرار داشت. مرغ مادر تمام روز روی آنها می‌نشست و فقط برای نوشیدن آب و خوردن چیزی به عجله بلند می‌شد. یک روز، یک تخم بزرگ و عجیب از تپهٔ کنار مزرعه پایین غلتید، از زیر دیوار گذشت و درست در کنار آشیانه ای که دو تخم مرغ در آن بود، متوقف شد.



مرغ مادر فریاد زد: "هی! کسی تخمش را انداخته!"

"زود بیا و تخم‌ات را ببر، پیش از آنکه سرد شود!"

کسی جواب نداد. هیچ‌کسی هم روی تپه نبود. مرغ فکر کرد که چه کار کند. بالاخره، او تخم را تپه کرده و نزدیک تخم‌های خودش برد تا در آشیانه اش

گرم بماند.



هر سه تخم در یک وقت باز شدند و مادرشان نام های شانرا «چیک»، «چیپ» و «چاپ» گذاشت.
وقتی آنها برای اولین بار در حولی به راه رفتن شروع کردند، همه بسوی چاپ حیران نگاه کردند.

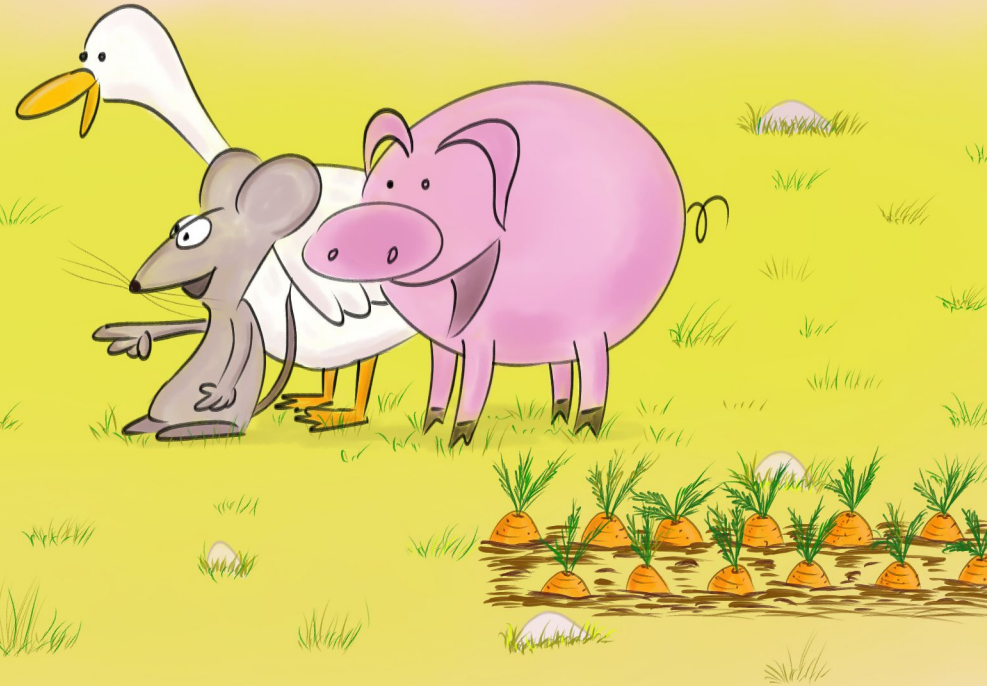
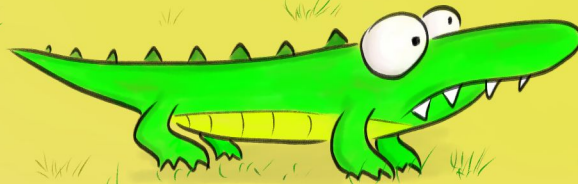


"هاهاها... چه مرغ خنده داری!"

"به پر هایش نگاه کنید! این ها اصلاً پر نیستند، مثل فلاس ماهی هستند!"

"همه اش سبز است... این خیلی عجیب و غریب است!"

"آه... خیلی بد قهواره اس..."





با وجود اینکه چاپ یک مرغک عجیب بود، اما بسیار مصمم و با اراده بود. او بسیار تلاش میکرد تا هر کاری را کند که برادرانش می-کردند- کرم ها را جستجو کند، بال هایش را تکان دهد، و با صدای خشن جیک جیک بزند. چیک و چپ کوشش میکردند به او کمک کنند، اما این کوشش ها فایده ای نداشت.



تمام حیوانات در مزرعه به دنبال چاپ میرفتند و او را مسخره می کردند. بدتر از همه
خروس بود که دائماً او را نول می زد و تحقیر می کرد.
"چه مرغ بد قهواره و نالایقی... یک ننگ برای مزرعه. او کاملاً بی ارزش است!"





هیچکس جز برادران و مادرش با او بازی یا صحبت نمی کرد. شب ها، بعد از آنکه همه به خواب می رفتند، چپ به حولی می رفت، به آسمان نگاه می کرد و با دیدن هر ستاره دنباله دار آرزو می کرد که بتواند یک مرغ معمولی شود.

یک شب روباهی مخفیانه داخل مزرعه شد و چیک و چیپ را گرفت. همه ترسیدند... پرهای مرغک ها همه جا پخش شد.

چیک و چیپ چیغ زدند: "کمک!".
مادرشان برای نجات آنها دوید،
اما روباه گوی مادر شانرا هم گرفت.



تمام مرغ ها و چوچه گک ها در گوشه خانه گک شان جمع

شدند، و روباه راه بیرون شدن آنها را بسته کرد.

روبا با غرور لبخند زد و گفت: "خوب... تا حالا سه تا گرفتم. به یک مرغ دیگر هم ضرورت دارم بخاطریکه فردا مهمان دارم. کسی دواطلب است که بگیرمش؟"

خروس ترسو گفت: "هر کسی. را که می خواهی. بگیر، اما بهتر است که یکی. از چوچه های کوچک با گوشت نرم را بگیری. من به درد تو نمی خورم، من خیلی بدمزه هستم."

روبا در حالیکه فکر میکرد و گفت: "خوب ... حالا می گیرم ... می گیرم..."

در همان لحظه روباه صدای از پشت سر خود شنید، این چاپ بود که میگفت:

"رهایشان کو که بروند!".

"آآآآآآآآآآ!" روباه چیغ زد و شکارش را رها کرد. "اخخخخ... دمم!"

چاپ دندان‌هایش را بالای هم فشار داد و گفت: "یک مرغ دیگه هم میخواهی؟ مه ره بگپر اینجه هستم!"

روباه گفت: "نظرم تغییر کرد! دیگر مرغ نمی خواهم. لطفاً مرا ایلا کو. خیلی درد میکند..."

چاپ در حالی که هنوز دم روباه را در دهان خود گرفته بود گفت: "دیگر هرگز تو را اینجا نبینم!"

"قول می‌دهم! دیگر هیچ وقت اینجا نمیایم. فقط رهایم کن."



چاپ دهانش را باز کرد و روباه فرار کرد. چیک، چپ و مادرشان از زمین بلند شدند، درحالیکه ترسیده بودند اما افکار نشده بودند.

چپ نفسی تازه ای گرفت و گفت: "وای... بسیار عالی بود!" "نزدیک بود دمش را بکشی!"

چیک او را در آغوش گرفت و گفت: "چاپ، تو شجاع ترین مرغ در جهان هستی!"

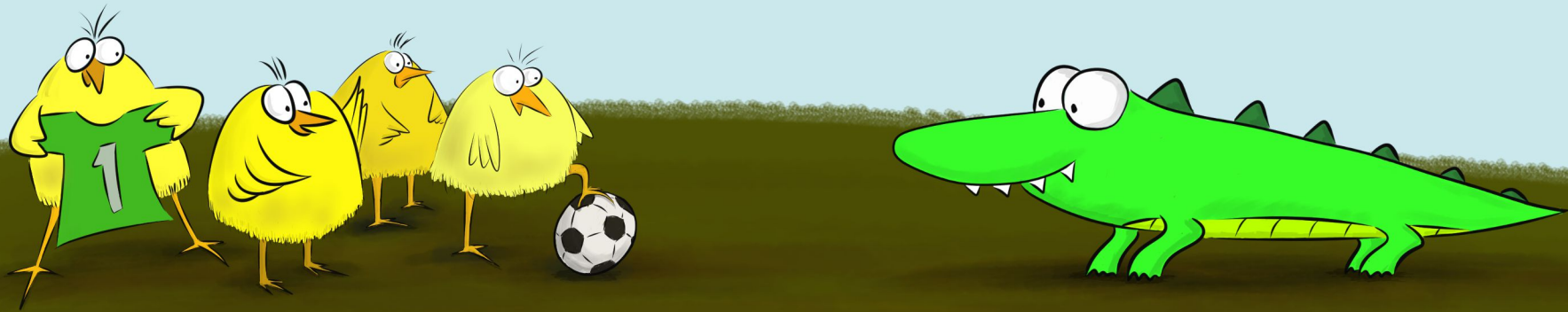
صبح روز بعد، وقتی چاپ به حولی رفت، همه مرغ ها دورش جمع شدند.

"ما می رویم که همراهی مرغابی ها فوتبال بازی کنیم. تو هم می خواهی بیایی؟"

چاپ گفت: "خوب، من قبلاً هیچوقت فوتبال بازی نکرده ام... بازی شما را هم خراب خواهد کردم."

"مشکلی نیست. ما به تو یاد می دهیم. این خیلی آسان تر از جنگ کردن با یک روباه است."

چاپ گفت: "خوب، می آیم." چاپ لبخند زد و برای اولین بار احساس کرد که یک مرغک واقعی است.



<http://www.BubuTales.com>

